

شورای مرکزی مورد بررسی قرار نگرفته است.

و در مورد مطالبی که راجع به ترتیب مذاکرات در شورای مرکزی مرقوم شده است لازم است به عرض برساند که بر طبق صورتجلسات شورای مرکزی اعضای شورا اعم از حزبی و غیرحزبی نسبت به مسائل مطروحه در شورا همیشه صراحتاً اظهار عقیده کرده اند و تصمیمات جبهه ملی در کنگره و در جلسات شورا پس از بحث و بررسی دقیق و به صورت رسمی و علنی و با قبول مسئولیت اتخاذ گردیده و انتشار یافته است، و در موارد لازم برای اتخاذ تصمیمات از رأی مخفی نیز استفاده شده است و مطالبی را که در این مورد به عرض حضرتعالی رسانیده اند با واقع امر تطبیق نمی کند.

در مورد تغییر اساسنامه خاطر گرامی را به این نکته جلب می نماید که شورای مرکزی منتخب کنگره کشوری است و بر طبق ماده چهل و دوم اساسنامه مصوب کنگره نمی تواند رأساً نسبت به تغییر آن اقدام نماید و این از وظایف کنگره به شمار می رود که به موجب اساسنامه می بایستی هفت ماه دیگر تشکیل گردد. و علاوه بر اینکه اجرای نظرات حضرت مستطاب عالی در مورد پذیرش کلیه احزاب و اجتماعات و دسته هایی که حاضرند در راه آزادی فداکاری کنند بر طبق مقررات اساسنامه امکانپذیر است، لازم می داند خاطر مبارک را مستحضر سازد که اکنون تقاضایی در این مورد وجود ندارد که عدم قبول آن موجب اعتراض یا ناراحتی شده باشد. اعتراضات و مخالفتها از طرف احزاب و عناصری به عمل می آید که در داخل جبهه ملی بوده و در شورای مرکزی جبهه شرکت دارند و مسئله اصلاح اساسنامه از طرف آنها صرفاً به عنوان بهانه ای برای ابراز مخالفتها به کار می رود. نظر به اینکه آن جناب که رهبر و پیشوای نهضت ملی هستند صراحتاً ترکیب شورای مرکزی جبهه و اساسنامه آن را نفی فرموده اید و نظر به اینکه مقابله با نظریات پیشوای معظم را به صلاح نهضت و ملک و ملت نمی دانیم و با توجه به اینکه عناصر معتقد به اساس تشکیلاتی فعلی جبهه ملی از شرکت در سازمانهای نوع دیگر معذور خواهند بود چنان که توضیحات معروضه در عریضه قبلی واقع نشود ادامه کار این شورا غیرمقدور خواهد بود.

با تجدید مراتب ارادت و ادعیه خالصانه از طرف

شورای مرکزی جبهه ملی - دکتر مهدی آذر

مصدق نامه شورا را برای جواب در اختیار سازمان دانشجویان گذاشت، جواب آنها

به مصدق رسید. مصدق با لحن جواب موافق نبود و می‌دانست که دیگران لحن آن را مستمسک می‌کنند تا مطالب را پوشانند، لهذا یادداشت زیر را به سازمان دانشجویان نوشت:

۴۳/۲/۱۸

گرچه وقت نکردم که از روی دقت بخوانم ولی آن‌قدر فهمیدم که در نامه رعایت ادب و احترام نشده و باید این کار بشود و باز به همین وسیله‌ای که فرستادید آن را بفرستید. و از انتشار هرگونه مطلبی خودداری نمایید که موجب رنجش فراهم نشود. به جای نوشته‌اند نوشته شود مرقوم فرموده‌اند و اسم هرکدام بعد از کلمه جناب ذکر شود. نامه‌ای را که نوشته‌اند بفرستید که من یک مرتبه دیگر آن را بخوانم و ببینم جواب با سؤال مطابق است یا نه.

نامه سازمان دانشجویان پس از تصحیحات
(در رابطه با نامه شورا به مصدق)

تهران ۱۶ اردیبهشت ماه ۱۳۴۳

پیشوای معظم جناب آقای دکتر مصدق

با اجازه آن جناب نامه مورخ ۱۲ اردیبهشت ماه ۴۳ که در پاسخ پیشوا از طرف شورای مرکزی جبهه ملی تهیه شده است مطالعه شد. توضیحات زیر که مبتنی بر واقعیات و پرونده‌های موجود جبهه ملی و خصوصاً پرونده کنگره جبهه ملی است و قبلاً نیز از لحاظ پیشوا گذشته است به اختصار به عرض می‌رسد.

در نامه مورخ ۱۲ اردیبهشت ماه ۴۳ مطالبی بیان شده و طبعاً و در مقام نتیجه‌گیری به علت عدم التفات به برخی واقعیات رعایت عدالت و انصاف نشده است. بعضی از این موارد عبارتند از:

۱. براساس نامه‌های پیشوا، به عدم استحضار ایشان از جریانات استناد شده است و نتیجتاً کلیه نظریاتشان را از لحاظ تشکیلات جبهه ملی صحیح ندانسته‌اند. باید به این نکته توجه می‌شد که اظهار عدم اطلاع پیشوا اولاً متضمن مصالحتی است و ادب و احترام و اصول سیاست اقتضا می‌کند که بدین طرز مورد استناد واقع نشود. ثانیاً در نامه اخیر پیشوا به دانشجویان یادآوری فرموده‌اند که در مورد نحوه مبارزه باید در متن جریان بود.

در حالی که مسئله تشکیلات غیر از آن است و عدم توفیق جبهه ملی در گذشته که قسمتی از آن معلول نداشتن سازمان صحیح بوده است احتیاج به اسناد و اطلاعات گوناگون و فراوان ندارد.

۲. تشکیل کنگره کشوری جبهه ملی ایران از طرف احزاب و دانشگاه مصرأ مورد تقاضا بود و همان طوری که در نامه تلویحاً اشاره فرموده اند بر اثر این تقاضاها کنگره تشکیل گردید. علت اصرار بر تشکیل کنگره این بود که شاید تغییرات مطلوب در نحوه رهبری ایجاد شود و جبهه مؤثر شود. اما متأسفانه در عمل کنگره طوری ترتیب یافت که همان نظریات سابق را تأیید کرد و به پیام پیشوا هم توجه نکرد. این عدم موفقیت ناشی از ترکیب نامتناسب کنگره بود و وجود کرسیهای ظاهراً صلاح بسیار برای سازمان موهوم و یا کم نیرو.

۳. در نامه مرقوم فرموده اند جبهه ملی تشکیل سازمانها را تشویق می کرد. عناوین سازمانی در چند سال گذشته وجود داشته است. اما جز چند سازمان که از دوره اول فعالیت جبهه ملی سابقه داشتند بقیه نه نیروی چندانی داشتند و نه تحرک قابل ملاحظه ای. سازمانهایی نظیر سازمان دانشجویان نیز به عناوین مختلف تضعیف می شدند.

سازمان جوانان که از جوانان پرشور دبیرستانی تشکیل شده بود و امیدی برای آینده بود درست مورد استفاده واقع نشد و در فاجعه بهمن ۴۰ این سازمان در اثر کارهای بی رویه اش مورد انتقاد و ایراد فراوان قرار گرفت و از اثر افتاد.

۴. مرقوم فرموده اند که در کنگره جبهه نمایندگان احزاب عضویت داشته اند. تنها سه نفر از سه حزب وابسته به جبهه ملی عضو کنگره بودند نه بیشتر.

۵. اینکه مرقوم داشته اند نمایندگان احزاب در انتخابات سازمانها شرکت داشته اند نباید به عنوان مرحمت و لطف بیش از حد تلقی شود. افراد و اعضای احزاب در جبهه کار می کرده اند سازمانهای مورد نظر را اداره می نمودند و بنابراین در انتخاباتش هم شرکت کردند. شاید مقصود این باشد که به همان یک نماینده از هر حزب اکتفا می شد و افراد احزاب عضو سازمانها حق انتخاب نماینده دیگری نمی داشتند که تصدیق خواهند فرمود قبول آن اندکی دشوار است.

۶. با این همه شرکت احزاب وابسته تمام و کامل نبوده است. از رأی دادن بسیاری از افراد عضو احزاب یا با ندادن آنکت به آنان و با اصولاً قبول نکردن معرفی نامه احزاب جلوگیری شد. انتخابات سازمان کارگری و سازمان جوانان مورد اعتراض قرار گرفت (و البته به آن رسیدگی

نشد) انتخابات سازمان محلات که سازمان نسبتاً مهم و قابل توجهی بود و از زمان نهضت مقاومت سابقه داشت به علت اکثریت داشتن یکی از احزاب اصولاً انجام نیافت و کرسی آنها در کنگره خالی ماند.

۷. جمعیت نهضت آزادی ایران به عنوان جمعیت نماینده نداشت.

۸. مقایسه تعداد نمایندگان هریک از سازمانها و تعداد نمایندگان سازمان دانشجویان نشان دهنده برتری تعداد نمایندگان دانشگاه است و این مطلب صحیح است اما از بیان یک نکته حساس خودداری فرموده اند و آن این است که تعداد رأی دهندگان دانشگاه که فقط ۲۹ نماینده داشت نصف تعداد افراد رأی دهنده کلیه سازمانها بوده است.

در برابر ۲۹ نماینده ای که به دانشگاه داده شده بود این سازمان که همه در طرف دیگر قرار می گیرند به شرح زیر نماینده داشتند:

بازار ۱۰ نفر، کارگران ۱۰ نفر، محلات ۱۰ نفر، فرهنگیان ۸ نفر، اصناف ۷ نفر، کارمندان ۵ نفر، کارکنان بانکها و شرکتها ۵ نفر، تشکیلات اداری ۷ نفر، حومه ۹ نفر، هیئت علمیه ۲ نفر، سازمان زنان ۲ نفر، ورزشکاران ۲ نفر.

خصوصاً عرض این نکته را ضرور می داند که بعضی از این سازمانها اصولاً جزاسم و دو سه نفر کسی را نداشتند. از سازمان بانکها و شرکتها همیشه در جبهه ملی به عنوان ضرب المثل و نماینده کم کاری، پرحرفی و بی عضوی و شایعه پراکنی یاد شده است.

مرفوم فرموده اند که نسبت به دانشجویان تحقیری به عمل نیامده است. البته تحقیر ظاهری و مادی تقریباً وجود نداشته است اما فکر می کنم تحقیر معنوی در کار بوده است.

۹. پیش از تشکیل کنگره به تقاضای دانشجویان در مورد رسیدگی به فاجعه اول بهمن توجهی فرمودند و دانشجویان را برای طرح این تقاضا سرزنش کردند. در کنگره به پیشنهادهای دانشجویان توجهی نمی شد. حتی پیشنهادی که پس از پیشنهاد دانشجویان داده شده بود برخلاف اصول به رأی گذاشته شد، و وقتی دانشجویان به عنوان اعتراض جلسه را ترک کردند بعضی گفتند که جبهه ملی به دانشجویان احتیاج ندارد. هنگامی که انتخابات دوره بیست و یکم آغاز شد دانشجویان به دلیل آنکه جبهه ملی همیشه از انتخابات صحبت می کرده است پیشنهاد کردند که برای مقابله با مسخره بازی های هیئت حاکمه تصمیمی اتخاذ شود. متأسفانه به پیشنهاد اعتنایی نشد و آقایان رهبران از اظهار نظر خودداری فرمودند. برای اینکه دولت نتواند از سکوت به عنوان

وجود آزادی انتخابات استفاده کند با وجود مخاطرات فراوان و با وجود حکومت نظامی دانشجویان تصمیم گرفتند رأساً اقدام کنند و با تقاضای میتینگ دستگاه را در برابر این مسئله قرار دهند که با مخالفت و جلوگیری شدید از میتینگ به آزاد نبودن انتخابات یکبار دیگر اعتراف کند. اما در آخرین لحظات (روز ۱۴ شهریور روز قبل از میتینگ) به عنوان آنکه انجام میتینگ منضم مفاسدی است از انجام آن جلوگیری به عمل آوردند و البته این امر موجب شد که دانشجویان لااقل در برابر مقامات انتظامی موهون شوند.

در تنها نشریه‌ای که به اسم اخبار جبهه ملی پس از ماهها سکوت در فروردین ماه امسال منتشر گردید یک کلمه حتی یک کلمه از دانشجویان و نام آنان در میان نیست. نامه‌های کمیته دانشگاه در شورا مورد توجه قرار نمی‌گیرد و مثلاً نامه اخیر سازمان دانشجویان به شورا (در اسفند ماه ۴۲) که متضمن دلایلی برای انحلال شورا و لزوم تشکیلات مؤثر و اصولی بود مسکوت گذاشته شد. به نظر می‌رسد که این موارد را می‌توان از مصادیق تحقیر دانست.

۱۰. مرقوم فرموده‌اند که جبهه دو نفر نماینده دانشجویان را «ولایتاً انتخاب نکرده است بلکه مجموع هیئت کنگره با رأی مخفی و به صورت جمعی کلیه اعضای شورای مرکزی را انتخاب کرده است و دو نفر دانشجوی عضو شورا خود از نمایندگان دانشجویان در کنگره بوده و نظیر سایر اعضای شورا برگزیده شده‌اند...» این مطلب در حد خود صحیح است ولی ایراد به همین کار بوده است. در اینکه دو نفر دانشجوی فعلاً در شورا عضویت دارند و از دوستان ما هستند حرفی نیست و در اینکه دو نفر نمایندگان منتخب دانشجویان دانشگاه فنی و دانشگاه ملی برای شرکت در کنگره بوده‌اند باز هم بحثی نیست.

گفتگو در این است که اکثریت نمایندگان منتخب دانشجویان عضو کنگره به نمایندگی از طرف موکلین خود (و در نتیجه دانشجویان) این دورا به عنوان نماینده خود در شورا نامزد نکردند و آنها را نماینده خود نمی‌شناختند و نمی‌شناسند.

دانشجویان مسئله داشتن کرسی خاص برای خود در شورا را در کنگره مطرح کردند. دانشجویان می‌خواستند نمایندگان از طرف آنان در شورا باشد. آنها نمایندگان دانشجویان عضو شورا می‌خواستند و می‌خواهند نه دانشجویان عضو شورا.

بنابراین در عین صحت این مطلب که دو تن دانشجو در شورا عضویت دارند و در عین آنکه فعلاً در صلاحیت فردی آنها که دوستان عزیز ما هستند اثباتاً یا نفیاً حرفی نداریم

این ایراد را به جای خود باقی می‌دانیم که دانشجویان در شورا نماینده نداشته و ندارند. سه نفر نماینده با توجه به سازمان نسبتاً متحرک و وسیع دانشجویان و تعداد اعضای سازمان دانشجویان در برابری و پنج نفر از کل اعضای انتخابی شورا زیاد نبود بلکه کم هم بود و البته به این سه نفر رأی کافی داده نشد و دلیل آن این بود که در ترکیب نامتناسب کنگره با اینکه نصف مجموع رأی‌دهندگان تهران در انتخابات کنگره از دانشجویان بود دانشجویان فقط ۲۹ نفر نماینده داشتند.

خلاصه این بحث این است که دو دانشجوی فعلی عضو شورا نمایندگان دانشجویان در شورا نیستند چون اکثریت نمایندگان دانشجویان عضو کنگره آنها را کاندید نکرده بودند و این دو نفر از طرف مجموع هیئت کنگره با رأی مخفی و مستقیم و به صورت جمعی ولایتاً به عنوان نماینده دانشگاه انتخاب شده‌اند.

۱۱. درباره دانشجویان دانشکده‌های شهرستانها و اصولاً فعالیت جبهه ملی در شهرستانها می‌توان گفت که تقریباً تنها در شهرستانهایی فعالیت وجود دارد که دانشگاه و دانشکده‌ای هست و یا احزاب اندکی کوشش می‌کنند. بنابراین با توجه به اینکه در شهرستانها قسمت بیشتر بار مبارزه بر دوش دانشجویان بوده است می‌بایست به همین نسبت نماینده داشته باشند. و حال آنکه چنین نبوده و تنها برای کل دانشجویان شهرستانها ۶ نماینده پیش‌بینی شده بود. از تشکیلات وسیع شهرستانها هم که در نامه یاد شده است جز فعالیت دانشجویان اطلاع دیگری در دست ما نیست. در گذشته متأسفانه کمتر به شهرستانها توجه شده است و جز جناب آقای صالح که به زادگاه خود توجهی داشته و دارند و دوسه تن دیگر بقیه تقریباً هیچ‌گاه نه در اندیشه زاد و بوم خود بوده و نه به محلی که مردم آن خاطرات فراوان از مبارزات درخشان ایشان داشته و آنان را با آغوش باز استقبال می‌کرده‌اند سفری کرده‌اند و اگر هم در بعضی دیگر از شهرستانها نامی از جبهه ملی هست ثمره کوشش و فعالیت دانشجویانی است که هنگام تعطیلات به وطن خود سفر کرده‌اند و به جای استراحت به فعالیت پرداخته‌اند.

۱۲. مرقوم فرموده‌اند که: جبهه ملی عملاً نمی‌توانسته است در امر سازمانها و فعالیت دانشجویان خارج از ایران نظارت داشته باشد.

این فکر شاید اخیراً پیدا شده باشد زیرا پیش از این همان‌طور که در نامه اشاره فرموده‌اند برای دانشجویان خارج از کشور نماینده در نظر گرفته بودند و این نشانه‌ای از نظارت، ارتباط و رهبری است ثانیاً تا چندی پیش که سکوت فعلی پیش نیامده بود

کمیسیون رابطه با خارجه در تشکیلات جبهه ملی کار می‌کرد و ریاست آن هم با جناب آقای دکتر آذر بود. پیام دانشجویان مقیم خارج کشور نیز به وسیله جناب ایشان در کنگره قرائت شد.

۱۳. متأسفانه بسیاری از نظرات، نظیر جبهه ملی با مفهوم حزب بسیار بزرگ و انحلال احزاب و غیره از تهران تلقین می‌شد.

۱۴. مرقوم فرموده‌اند که جبهه ملی راجع به احزاب نظری نداشته است. ولی می‌دانیم که هنگامی که حزب سوسیالیست (منشعب از حزب زحمتکشان نیروی سوم) به رهبری آقای دکتر خنجی انحلال خود را اعلام کرد و اجرای این امر را به احزاب دیگر نیز پیشنهاد نمود فداکاریشان مورد تکریم و تأیید شورا قرار گرفت. و پس از آن هم تعلیمات و تشکیلات جبهه ملی به انحصار حزب منحل شده سوسیالیست آقای خنجی داده شد. حزبیهای سابق برای جبهه حوزه‌های حزبی ساختند و تبلیغ علیه احزاب و سایر مخالفین انحلال احزاب و جمعیتها از جمله دانشگاه آغاز گردید. اگر این مطلب معروض صحیح باشد باید قبول کرد که در جبهه ملی نسبت به احزاب نظر وجود داشته است.

۱۵. در همین نامه نیز نظر نامساعد شورا نسبت به احزاب به عرض پیشوا رسیده است. مرقوم فرموده‌اند «در شهرستانها هرگاه تشکیلات جبهه ملی منحصر به احزاب گردد در این مراکز نمی‌توان تشکیلات وسیع جبهه را که بتواند تماس و ارتباط با مردم محل داشته باشد به وجود آورد.» و این مطلب تحقیر احزاب را متضمن است.

۱۶. مرقوم فرموده‌اند: «در تشکیلات جبهه ملی هیچ گاه صحبت انحلال احزاب نبوده بلکه همیشه صحبت از تشکیل سازمانهایی بوده است که بتواند سایر اجتماعات و دسته‌ها را دربر گیرد.»

به عرض رسید که صحبت انحلال بود تبلیغ ضد حزبی هم می‌شد و حزب هم منحل گردید. سازمان جدید هم متأسفانه به ابتکار جبهه ملی تشکیل نشد و برعکس یکی از علل مخالفت با نهضت آزادی این بود و در کنگره هم عنوان شد که جمعیت نهضت آزادی ایران پس از تجدید فعالیت جبهه ملی نمی‌بایست تشکیل شود و پیشوا به خوبی واقفند که از راه دادن نهضت آزادی به جبهه ملی حتی در کنگره هم مخالفت به عمل آمد و عضویت حضرت آیت الله طالقانی و جناب آقای مهندس بازرگان هم در شورای جبهه ملی جنبه فردی داشت نه نمایندگی جمعیت نهضت آزادی ایران.

۱۷. در مورد جامعه سوسیالیستها فرموده‌اند: «در اوان تجدید فعالیت جبهه تقاضای

عضویت از آنان رسید و به علت مخالفت بعضی از آقایان مسکوت ماند و باکنون عضویت آنها مورد بررسی قرار نگرفته است.» نزدیک به چهار سال از تجدید فعالیت جبهه ملی می‌گذرد آیا درست است که عضویت جمعیتی چهار سال مسکوت بماند و مورد بررسی قرار نگیرد؟

۱۸. مرقوم فرموده‌اند: «نظریات حضرتعالی در مورد پذیرش احزاب و اجتماعات و دسته‌جاتی که حاضرند در راه آزادی فداکاری کنند بر طبق مقررات اساسنامه امکانپذیر است.» اگر نظر پیشوا همان است که در پیام به کنگره ابلاغ فرموده‌اند که: «دربهای جبهه ملی باید به روی تمام احزاب و دسته‌جات و افراد..... باز شود» و در نامه اخیر مجدداً تذکر داده‌اند باید به عرض برساند که اساسنامه در آن جهت نیست. با این اساسنامه نه تنها در را باز نکردند بلکه دربهای باز را بستند و حتی گل گرفتند. بر طبق این اساسنامه قبول وابستگی جمعیتها در صلاحیت کنگره است. یعنی می‌بایست برای وابستگی جمعیتها منتظر تشکیل کنگره جدید بود. به عبارت دیگر هر دو سال یکبار احزاب و اجتماعات می‌توانند تقاضای عضویت کنند و متأسفانه ممکن است در کنگره هم با وضعی نظیر وضع نهضت آزادی روبه‌رو شوند. چون بر طبق همین اساسنامه در کنگره در حال تشکیل تقاضایشان مطرح شد و با جنجال فراوان به صورتی خاتمه یافت که نه تنها مسئله مجمل ماند بلکه ناراحتیهایی را هم موجب شد که پیشوا خود مطلع می‌باشند.

۱۹. مرقوم فرموده‌اند که: «اعتراضها از جانب احزاب و عناصر است و اصلاح اساسنامه بهانه.» اعتراض فقط از طرف بعضی از احزاب نیست. حزب مردم ایران، حزب ملت ایران، جوانان و اعضای فعال حزب ایران که در کنگره اخیر این حزب هم اکثریت داشته‌اند، دانشگاه، بازار که در جبهه ملی فعلی هستند و نهضت آزادی ایران و جامعه سوسیالیستها که در خارج این جبهه فعلی هستند اعتراض دارند و اعتراض هم به سکوتی است که مبنی بر سیاست صبر و انتظار مصوب شورا است.

اعتراض به نحوه عمل و مبارزه است. مسئله اساسنامه هم یک مسئله اساسی است و بهانه نیست. فعلاً نیز طرح نشده است بلکه لااقل از زمان تشکیل کنگره مورد بحث و گفتگو و اعراض و اعتراض است. در عمل هم ثابت شده است که با این ترکیب نامتناسب سیاست صحیح اتخاذ کردن کاری مشکل و گاهی ممتنع است. اصلاح اساسنامه یکی از کارهای اساسی است برای تغییر شکل کار و نحوه عمل.

اعتراض کنندگان مایل اند کسانی که صاحب نیرو و تشکیلات اند دور هم جمع شوند و با ارزیابی نیروی خود تصمیماتی بگیرند و متعهد اجرای آن باشند.

۲۰. مرقوم فرموده اند که چون معتقد به اساس تشکیلاتی فعلی جبهه ملی هستند نمی توانند اساسنامه را تغییر دهند. متأسفانه همین اساسنامه هم اجرا نشده است. هیئت داوران که در اساسنامه پیش بینی شده است در مدت ۱۷ ماه گذشته تشکیل نشده است. کسانی که سه جلسه غیبت غیرموجه داشته اند مستعفی شناخته نشده اند و در چند ماهی که آقایان در زندان بودند جبهه ملی بلا تکلیف بود.

۲۱. مرقوم فرموده اند: «... عناصر معتقد به اساس تشکیلاتی فعلی جبهه ملی از شرکت در سازمانهای دیگر معذور خواهند بود...» به نظر می رسد که رهبری نباید گرفتار الفاظ باشد. اعتقاد باید اعتقاد به کار و فعالیت و مبارزه باشد نه به اساس تشکیلاتی غلط و این مطلب باید مسلم باشد که تشکیلات باید در خدمت جبهه ملی و مآلاً ملت ایران باشد نه جبهه ملی در خدمت تشکیلات و بنده و فرمانبردار آن.

سازمان دانشجویان جبهه ملی ایران

احمدآباد — ۲۶ اردیبهشت ۱۳۴۳

آقایان محترم و فرزندان عزیزم

[سازمان دانشجویان جبهه ملی ایران]

نامه مورخ ۱۸ اردیبهشت رسید و موجب نهایت امتنان گردید. فداکاریهای شما در راه وطن عزیز موجب افتخار هموطنان است. امید و چشمداشت عموم به فداکاریها و از خود گذشتگی های شما برای فرزندان عزیز کمال احترام قائلم و اکنون که کاری از من ساخته نیست و در زندان به سرمی برم با قلبی محزون و چشمی گریان توفیق شما را بیش از پیش از خدا مسئلت دارم.

کسی که شما را بسیار دوست دارد — دکتر محمد مصدق

احمدآباد — اردیبهشت ماه ۱۳۴۳

شورای مرکزی جبهه ملی

مرقومه محترمه مورخ ۱۲ اردیبهشت عز وصول بخشید و به نظر آقایان مخالفان رسید.

جوابی را که داده اند تقدیم می‌کنم و به استحضار می‌رسانم که اساسنامه و آئین‌نامه جبهه ملی طوری تنظیم نشده که ملت ایران بتواند از آن استفاده نماید و کاری که صورت می‌گیرد زیر نظر عموم احزاب و اجتماعات و دسته‌جات باشد. اینجانب را عقیده آن است که انتخاب اعضای شورا به دست کنگره که در هر دو سال یکبار تشکیل می‌شود و قادر نیست به کار شورا نظارت کند کاری است بیهوده چه هر هیئتی را که افرادی انتخاب کنند باید در کار آن هیئت نظارت داشته باشند تا هر چه می‌شود در نفع جامعه تمام شود.

اینجانب با تشکیل کنگره که هر دو سال یکبار در تهران تشکیل شود و احتیاجات محلی خود را اظهار کند و هر تصمیمی که اتخاذ می‌شود از روی کمال بصیرت باشد و به درد مردم خارج از مرکز بخورد کاملاً موافقم ولی موافق نیستم اگر حزبی تشکیل شد و خواست وارد جبهه ملی بشود مدت دو سال صبر کند تا کنگره تشکیل بشود یا نشود. آیا تصور نمی‌فرمایید که این نظریه برخلاف مصلحت مملکت است چون که هر قدر جمعیت جبهه کم باشد به ضرر مملکت است؟

انتخابات اعضای شورای جبهه ملی به دست کنگره همان طریق انتخاباتی است که دولت از طرف مردم می‌کند با این تفاوت که وکلای مجلسین خود را مسئول دولت می‌دانند و آن را اصطلاحاً مشروطه معکوس می‌گویند ولی اعضای شورا که به دست کنگره انتخاب می‌شوند نه در مقابل کنگره مسئول اند و نه در مقابل حزبی که به نام آن وارد کنگره شده‌اند و روح حزب از انتخاب آنان بی‌خبر است و مسئولیتشان فقط در مقابل یک عده اعضای منفرد و بی‌پشت و پناه است که قادر نیستند در پیشرفت جبهه ملی اقدامات مؤثری بکنند. شورای مرکزی جبهه باید از تمام احزاب و دسته‌جات و سازمانهای صنفی و محلی تشکیل شود تا جبهه تقویت گردد و مورد احترام ملت باشد. نظر اینجانب به حزب توده نیست که آن را مخالفین آزادی و استقلال مملکت بهانه قرار دهند و نگذارند جبهه ملی به آمال و آرزوی خود برسد بلکه مربوط به احزابی است که مستقل اند و می‌توانند حافظ منافع جامعه باشند.

اینجانب با این قسمت از فصل ۳۹ اساسنامه که می‌گوید «مدارک مربوط به احزاب در دبیرخانه جبهه ملی محفوظ خواهد ماند» مخالفم چون که حرفی است بلااثر. چنانچه مقصود تنظیم کنندگان اساسنامه حزب توده باشد کیست که آن را شناسد و لازم به ارائه مدرک باشد؟ جبهه نیز یک اداره دولتی نیست که پرونده کارمندان و مستخدمین را بایگانی کند و با وجود عده‌ای از ما بهتران در خود شورا، مدارک محفوظ بماند و این

عمل سبب شود که جبهه از عضویت افراد فداکار بکاهد. آن روز که مرحوم جنت‌مکان ستارخان قد علم نمود و در راه آزادی و استقلال وطن قدم برداشت کسی به او نگفت سابقه خود را بیان کند. چنانچه این حرف گفته شده بود شاید مایوس می‌شد و کاری صورت نمی‌داد. و بعد همه دیدند که از آن مرد شریف و وطنپرست کاری صورت گرفت که تا ایران باقی است نامش فراموش نمی‌شود و زبانزد خاص و عام خواهد شد.

به‌طور خلاصه تشکیل شورا بدین طریق مؤثر نیست و اعضای شورا باید هرکدام موکلانی داشته باشند که خود را در مقابل موکلان حقیقی مسئول بدانند و در انجام مقاصد جبهه به آنان کمک کنند. و این کار وقتی صورت خواهد گرفت که فردی در حزب خود از طریق مبارزه شخصیتی پیدا کند و معتقدانی به دست آورد تا بتواند در شورای جبهه ملی در نفع وطن خود استفاده نماید. اشخاص بی‌موکلی را که کنگره یا شورا انتخاب کنند آلت دست اشخاصی می‌شوند که آنها را توصیه می‌کنند و بدین طریق ایران همیشه فاقد رجال خواهد بود و به همین جهات در عرض این چند سال جبهه ملی نتوانست کوچکترین قدمی در راه آزادی و استقلال ایران بردارد. و بهترین مثال وجوهی است که هموطنان عزیز برای ساختمانهایی در محل زلزله به جبهه ملی دادند ولی جبهه به این عنوان که بعضی از مأمورین دولت مانع ساختمان می‌شوند دم نزد و تظاهراتی نکرد، وجوه را در یکی از بانکها ودیعه گذاشت. آیا بهتر نبود که مظلومیت خود را به دنیا ثابت کند و بعد جلسه‌ای از صاحبان وجوه تشکیل دهد و آن را به دهندگان وجوه بپردازد؟

آیا می‌شود تصور کرد که نمایندگان احزاب و دسته‌جات وقتی پای مصالح مملکت به میان آمد از کار شانه خالی کنند و رأیی را که در موارد مهم با ورقه و علنی گرفته می‌شود برخلاف مصلحت بدهند؟ اینجانب دیده‌ام اشخاصی که سابقه خوب نداشته‌اند، ولی در اجتماع و دادن رأی علنی نتوانستند با افکار جامعه مخالفت کنند، و بهترین مثال تصویب ملی شدن صنعت نفت است در مجلس ۱۶، و استعفاء عده زیادی از نمایندگان مجلس قبل از اینکه نتیجه رفتارندوم معلوم شود، و این مردان وطنپرست هنوز هم مورد بی‌مهری دستگاه می‌باشند. آن روز وضعیت طوری بود که جامعه می‌توانست افکار خود را اظهار کند، ولی بعد که دول استعمار سازش کردند و جدیت خود را بیشتر نمودند دیگر قادر نیست مبارزه کند و یکی از جهاتی که نمی‌تواند، جبهه ملی است که بدین طریق تشکیل شده است.

جبهه ملی احتیاج به افراد شجاع و وطنپرست دارد که به نمایندگی از طرف احزاب

و دسته جات از حقوق ملت ایران دفاع کنند، و با این اساسنامه و آئین نامه کاری ساخته نیست. آیا ممکن است از چند ورق کاغذ بی مصرف در راه منافع ایران صرف نظر کنند و با مشارکت مخالفین اقدام در تنظیم یک اساسنامه جدید و مفید بفرمایند؟ شاید این اتفاق سبب شود که بتوانند گامهایی در راه آزادی و استقلال وطن بردارند. بنده با حال ناتوان و در این زندان بیش از این نباید عرض کنم و مصدع شوم چنانچه عرایضم مورد توجه قرار نگرفت این آخرین نامه ای است که تقدیم می کنم. به انتظار جواب فقط در رد یا قبول پیشنهاد.

دکتر محمد مصدق

پیوست:

جواب مخالفان طبق تاریخ تنظیم نامه ها:

۱. نامه مورخ ۱۲ اردیبهشت سازمان دانشجویان جبهه ملی ایران
 ۲. نامه مورخ ۱۲ اردیبهشت حزب ملت ایران
 ۳. نامه مورخ ۱۷ اردیبهشت جامعه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران
 ۴. نامه مورخ ۲۷ اردیبهشت حزب مردم ایران و ضمائم آن.
- نامه نهضت آزادی ایران هم بعد از ۲۹ اردیبهشت رسید که آن نیز برای شورای جبهه ملی ارسال شده است.

اللهم صالح رئیس هیئت اجرائیه جبهه قصد کناره گیری خود را در اثر مکاتبات فوق اظهار داشت مگر اینکه اساسنامه به همان صورت گذشته باقی بماند. مصدق این نامه را برای وی نوشت.

احمدآباد — ۱۲ خرداد ۱۳۴۳

خدمت جناب آقای اللهیار صالح دوست عزیزم

قربانت گردم از کسالت جنابعالی امروز اطلاع حاصل نمودم و قبول بفرمایید که بسیار متأسفم و خواهانم که هر چه زودتر رفع شود و مژده صحت و سلامت جنابعالی به ارادتمند برسد، و در ضمن می خواهم عرض کنم کناره جویی جنابعالی از کار جبهه ملی موجب یأس مردم است و اشخاصی مثل جنابعالی باید موجب امیدواری باشید نه اینکه عده

بی‌شماری را مأیوس بفرمایید. یک رجل سیاسی هرگز از خدمت به جامعه نمی‌بایست خودداری کند. بیاید برای خیر جامعه یک اساسنامه‌ای که مورد قبول عموم باشد تنظیم بفرمایید و یک عده مخالف را با این عمل پسندیده، امیدوار و در خدمت به وطن مهیا فرمایید و با این عمل پسندیده جامعه را از خود راضی و برای خدمت به وطن عزیز مهیا نمایید. این است نظرات ارادتمند، تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

دکتر محمد مصدق

تهران — ۱۸ خرداد ۱۳۴۳

پیشوای معظم و سرور ارجمند

مرقومه ۱۲ خرداد زیارت و موجب کمال تشکر گردید. به طوری که در نامه قبل هم عرض کردم بنده مبتلا به دو بیماری مهم (ورم پروستات و سنگ کلیه) هستم و مدت زمانی است که در مقام کناره‌گیری بوده‌ام تا اینکه به علت شدت بیماری و مشکلات طاقت‌فرسای اخیر قدرت ادامه خدمت از بنده به کلی سلب گردید و ناچار به استعفاء بوده و هستم.

راجع به اصلاح اساسنامه جبهه ملی هم که بار دیگر اشاره فرموده‌اید جواب همان است که در نامه‌های رسمی هیئت اجراییه و شورای جبهه به عرض رسیده است، و بنده نمی‌توانم چیزی بر آن اضافه کنم. سلامتی وجود محترم را خواهانست.

اللهیار صالح

احمدآباد — ۲۲ خرداد ماه ۱۳۴۳

سازمان دانشجویان جبهه ملی ایران

نامه آن سازمان محترم در ۲۹ اردیبهشت قبل به شورای جبهه ملی ارسال شد و مساعی اینجانب برای همکاری و تجدیدنظر در اساسنامه به جایی نرسید. اکنون رونوشت نامه خود و مرقومه جناب آقای اللهیار صالح را تقدیم می‌کنم که از آن مستحضر باشید.

دکتر محمد مصدق

پیوست:

۱. رونوشت نامه اینجانب

۲. رونوشت مرقومه جناب آقای اللهیار صالح

نامه دکتر مصدق به دکتر شایگان و شرح چگونگی انحلال جبهه ملی دوم

احمدآباد — ۴ مهر ۱۳۴۳

قربانت شوم، از شهریور ۱۳۴۱ که در جواب مرقومه جنابعالی شرحی عرض نمودم دیگر به طور مستقیم خبری از جنابعالی نداشتم تا مرقومه مورخ ۱۵ سپتامبر (۱۴ شهریور) رسید و روح مسرت بخشی در کالبد نحیف دوستدار دمید. اینکه مرقوم فرموده اید به واسطه انسداد باب مکاتبه در این مدت اظهار لطف فرموده اند مورد تأکید است چون که خود بنده هم که به واسطه غیبت فرزندم دکتر غلامحسین مسافر اروپا احتیاج به دکتر داشتم ۱۰ روز گذشت تا اجازه دادند دکتر دیگری بنده را معاینه کند. اگر باب مکاتبه مفتوح نیست خلقت ما طوری ساخته شده که با نبودن هیچ ارتباط مثل هم فکر می‌کنیم و در مسائل سیاسی اختلاف نداریم کما اینکه جنابعالی نماینده مجلس بودید و بنده در رأس دولت و هر دو یک جور فکر می‌کردیم و هر قدمی که برمی‌داشتیم در صلاح جامعه بود و بنده هیچ وقت فداکاریهای جنابعالی را در شورای سازمان ملل متفق و دیوان بین‌المللی لاهه فراموش نمی‌کنم و الحق که قدمهای مفیدی برای مملکت برداشتید. خواهانم خدا به شما عوض کرامت کند و ملت رنجدیده ایران قدر خدمات جنابعالی را بداند.

اکنون قدری از جبهه ملی عرض می‌کنم که چون نخواست با نظریات بنده راجع به تجدیدنظر در اساسنامه و آئین‌نامه موافقت کند دست از کار کشید و جبهه منحل گردید. نظریاتم این بوده اشخاص منفرد که در هیچ اجتماعی نیستند وارد جبهه نشوند و همچنین اشخاصی که در اجتماعات هستند همان اجتماعات آنها را انتخاب کند و در مملکت مشروطه از افراد کاری ساخته نیست افراد را باید اجتماع خودشان انتخاب کنند تا پشتیبان آنها باشند. انتخاب اعضای شورا که بعضی عضو اجتماعات بودند و اکثریتشان در هیچ اجتماعی نبودند به دست کنگره ولایات که هر دو سال یکبار اگر تشکیل می‌شد، سد بزرگی در راه پیشرفت جبهه ملی بود که احتیاج به کمک سازمانهای سیاسی و اجتماعات داشت و یک چنین انتخاباتی در حکم انتخاباتی است که برای مجلسین می‌کنند و روح ملت از آن بی‌خبر است با این فرق که نمایندگان شورای جبهه که روح اجتماعات از انتخابشان بی‌خبر است مسئول هیچ اجتماعی نبودند و چنین توضیح داده می‌شد که آنها مسئول کنگره هستند که هر دو سال یکبار باید در تهران تشکیل شود. خلاصه اینکه اعضای شورا نه مسئول بودند نه جمعیتی داشتند که پشتیبان آنها باشد و بعضی از اشخاص منفرد که وارد شورا شده بودند مقصودشان این بود وقت خود را در یک





الليبار صالح

اجتماع بگذرانند و برخی دیگر مأموریت داشتند که در کار جبهه نظارت کنند و گزارش خود را به جاهای لازم برسانند و به همین جهات بود که جبهه ملی نتوانست کوچکترین قدمی در راه مصالح مملکت بردارد. البته نظریات بنده مربوط است به جبهه ملی در مرکز ولی در خارج از مرکز چون در بعضی نقاط عدهٔ هموطنان آن قدر نیست که بتوانند حزب تشکیل دهند از عقاید و نظریات این جوانان مطلع و وطنپرست باید به حد امکان استفاده نمود و باید از آنان دعوت نمود که به عضویت شورای جبهه درآیند. اگر جبهه ملی در مرکز تشکیل شد و آئین نامه‌ای تنظیم نمود که اجرای آن در خارج از کشور عملی باشد کار سهل می‌شود و همه تابع یک مقررات خواهند شد والا هر جبهه باید برای خود مقررات خاصی تنظیم کند و غیر از آزادی و استقلال ایران پیرامون هیچ مرامی نگردد چه با این مرام هیچ کس نمی‌تواند مخالفت کند ولی با هر مرامی غیر از این ولو مفید باشد مخالفت خواهند کرد. برای اینکه جبهه نتواند در مرام اصلی که آزادی و استقلال ایران است توفیق حاصل نماید و این رویه مانع از این نیست که هر حزب و هر اجتماع مرام خاص خود داشته باشد. بیش از این عرض ندارم و توفیق جنابعالی و جوانان وطنپرست را که چشم وطنپرستان این مملکت به آنها دوخته شده است از خدا خواهانم.

دکتر محمد مصدق

بخش ششم شورش عشایر جنوب

استان فارس، با موقعیت عشایری، از مناطقی بود که اجرای برنامه اصلاحات ارضی در آن با دشواریهایی روبه‌رو شد. در آبان ۱۳۴۱ ملک عابدی، مسئول اجرای اصلاحات ارضی فارس، که از شیراز عازم فیروزآباد بود در محلی به نام تنگ آب فیروز مورد حمله قرار گرفت و کشته شد. شاه، که پس از کودتای ۲۸ مرداد برای سرکوب عشایر جنوب به دنبال فرصت می‌گشت، این حادثه را مستمسک قرار داد. نخست، به دستور فرمانده لشکر فارس و رئیس ژاندارمری، چند تن از خوانین و کلانتران عشایر قشقایی و سرخی بازداشت شدند.

در دیماه همان سال، فرمان خلع سلاح عشایر منطقه صادر گردید. چند تن از سران عشایر ممسنی و بویراحمدی که احساس خطر کرده بودند، از جمله عبدالله ضرغام‌پور، خداکرم ضرغام‌پور، حبیب شهبازی و حسن شهبازی، تصمیم به مقاومت گرفتند. اولین برخورد بین شورشیان و افراد نظامی در اوایل اسفند روی داد. چند روز بعد، سپهد بهرام آریانا، با عنوان فرمانده نیروهای جنوب، برای قلع و قمع شورشیان، عازم فارس شد.^۱ عملیات سرکوب عشایر جنوب، از اسفند ۱۳۴۱ تا پایان تیرماه ۱۳۴۲ به طول انجامید. در این عملیات عشایر بویراحمد سفلی به سرپرستی عبدالله ضرغام‌پور، عشایر بویراحمد علیا به رهبری ناصر طاهری و عشایر کوه مره سرخی در فارس به فرماندهی حبیب شهبازی شرکت کردند. قشقاییها در این عملیات بی‌طرف بودند.^۲ عشایر بختیاری نیز خود را از معرکه دور نگاه داشتند. دسته‌هایی از عشایر موصول، به سرپرستی خوردل

۱. ارتشبد بهرام آریانا؛ تاریخچه عملیات نظامی جنوب، چاپخانه ارتش، آذر ۱۳۴۲، صفحه ۲. در جریان عملیات سرکوب شورشیان سپهد و بهرام؛ استاندار فارس؛ سرتیپ اشکان، رئیس ژاندارمری فارس، و سرهنگ حریری رئیس سازمان امنیت منطقه بودند.

۲. در سال ۱۳۴۳ بخشی از عشایر قشقایی، به رهبری بهمن قشقایی (خواهرزاده برادران قشقایی) شورش کردند، ولی به زودی سرکوب شدند.

موصول و نیز گروهی از تفنگچیان گورکانی، مقاومت‌هایی از خود نشان دادند. بنا به گفته فرمانده نیروهای جنوب، عناصر رزمی که برای نبرد با عشایر در اختیار داشت بدین شرح بود:

۱. لشکر سبک ۱۰ فارس و عناصر تقویتی آن،
۲. لشکر سبک ۹ خوزستان،
۳. مرکز پیاده شیراز،
۴. هواپیمایی پشتیبانی پایگاه وحدتی، که عناصری از آن در شیراز آماده عملیات بود،
۵. گردان عملیات مخصوص،
۶. واحدهای ژاندارمری استانهای فارس و خوزستان،
۷. سازمانهای امنیت استانهای فارس و خوزستان،
۸. شهربانیهای دو استان مزبور.^۳

این نیروی عظیم برای مقابله با مشتی تفنگچی بود که به اعتراف فرمانده نیروهای جنوب تعدادشان از ۳۰۰۰ تن تجاوز نمی‌کرد و اسلحه آنها تفنگهای سرپر قدیمی، برنو، پنج تیر آلمانی، تفنگهای انگلیسی دوران جنگ اول جهانی و سلاحهای شکاری بود. در عوض، بسیار دلیر، قانع، باهوش، در تیراندازی ممتاز و در شناسایی و تشخیص زمین و انتخاب پناهگاه ماهر و در کوه‌نوردی عالی بودند.

عشایر شورشی، با این گونه سلاحها، در برابر جنگ افزارهای پیشرفته و هواپیماها قرار داشتند و در مناطق کوهستانی جنگ و گریز می‌کردند. ژاندارمری، به شیوه گذشته، یعنی تعقیب و کسب اطلاع از محل اجتماع جنگجویان عشایر، به حیل‌های کهنه متوسل می‌شد و از درگیری مستقیم با حریفان شجاع، خودداری می‌کرد. ساواک و رکن دوم با رخنه در میان عشایر ساده‌دل، آنها را علیه یکدیگر برمی‌انگیخت یا سران آنها را ترور می‌کرد.

در پیام مورخ ۱۸ فروردین فرماندهی نیروهای جنوب به سرتیپ بنی‌اعتماد فرمانده ستون ۱ عملیاتی، برای زنده یا مرده ضرغام‌پور ۲۵۰,۰۰۰ ریال جایزه و یک قطعه نشان شجاعت تعیین شده بود. به فرماندهان ستون برای خریدن عشایر بی‌طرف و مسلح کردن

آنها، اعتبار سری اختصاص داده بودند.^۴

عملیات نظامی

در طی چهار ماه و نیم عملیات جنوب، سه برخورد بین طرفین روی داد که طی آن تلفات سنگینی به نیروهای ارتش وارد شد؛ روز ۲۴ فروردین ۱۳۴۲ دو گروهان از یگان مخصوص در نزدیکی روستای پیربنو (۱۵ کیلومتری جنوب شیراز) با گروهی از عشایر تحت فرماندهی حبیب شهبازی برخورد کردند. پس از زد و خورد کوتاهی، ۴ تن از نظامیان کشته و ۵ تن مجروح شدند. فرماندهی نیرو علت شکست و تلفات را «عدم خونسردی، عجله فرمانده ستون و صدور دستورات ضد و نقیض» دانسته بود.^۵

دومین برخورد، روز ۳۰ فروردین، در بویراحمد علیا، در محلی به نام تنگ گچستان، پس از بمباران مواضع عشایر روی داد. در این عملیات، یک ستون فرعی از یگانهای نیروهای جنوب، به فرماندهی سرهنگ ناجی، هنگام عبور از تنگ گچستان مورد حمله غافلگیرانه عشایر بویراحمدی، که در حدود ۲۰۰ تن بوده اند، قرار می گیرد و از تعداد ۱۶۸ تن افسر و درجه دار و سرباز جمعی ستون ۵۳ تن مقتول و ۴۳ تن مجروح می شوند. از تعداد ۱۰ تن ژاندارمهای همراه ستون نیز، سه تن کشته و ۴ تن مجروح می گردند.

در هفته اول اردیبهشت، یک ستون زبده مرکب از یک گروهان چتر باز، یک رسته رنجر و ۴۰ تن چریک به فرماندهی سرهنگ ناظم و معاونت سرگرد خسرو داد، که عازم پادگان یاسوج بود، به محاصره عشایر بویراحمدی درمی آیند ولی پس از تلاش زیاد، با پشتیبانی نیروی هوایی، به یاسوج می رسند. در جریان برخورد ستون با عشایر، یک افسر و یک درجه دار کشته می شوند (ستوان یکم عبداللهی و گروهان منوچهر سماعی) چند تن نیز مجروح می گردند.^۶

مرحله دوم عملیات هنگام عزیمت عشایر به ییلاقات شروع می شود. ارتش خط سیر

۴. دستور شماره ۳۷۶۷/۳ مورخ ۱۳۴۲/۱/۱۸.

۵. مستخرج از گزارش رمز ۳/۳۹۴۱ مورخ ۱۳۴۲/۵/۳ به ستاد بزرگ ارتشتاران. در این عملیات، ارتش شاهنشاهی چند رأس گوسفند، مقداری ااثیه، یک تفنگ شکاری، یک تبرزین و یک سرنیزه از عشایر غنیمت گرفته بود! (همان کتاب، صفحه ۱۰۳).

۶. همان کتاب، صفحه ۱۱۶ و ۱۷۳.

آنها را در سمیرم، فلارد، بروجن، آس پاس اشغال می‌کند. در منطقه بختیاری نیز یگانهای مستقر می‌شوند. برای تقویت نیروهای جنوب، یک گردان از تیپ ۳ ساری و دو گردان از تیپ منجیل و یک دسته تانک به محل اعزام می‌گردد. یگانهای مختلط، در مجاورت مناطق ییلاقی عشایر بویراحمدی و قشقائی و همه نقاط محل عبور عشایر و احشام آنها استقرار می‌یابند. هواپیماها، مسیر حرکت عشایر را کشف و محل تجمع آنها را بمباران می‌کنند. ژاندارمها و مأموران ساواک، در داخل عشایر در حال کوچ به ییلاق نفوذ می‌کنند. در گزارش فرمانده نیروهای جنوب، به ستاد بزرگ ارتشتاران پیرامون این بمبارانها چنین گفته شده است:

«... بمباران هوایی روزهای ۲۱ و ۲۲ اردیبهشت ۱۳۴۲ تلفات زیادی به نفرات و احشام اشرار وارد آورده و اشرار، از لحاظ تدارکات سخت در مضیقه بوده و با خوردن گوشت احشام، گذران می‌نمایند و گوسفندان خود را برای فروش و تهیه تدارکات به شهرها می‌فرستند...»^۷

بمبارانهای شدید و مداوم هوایی، اغلب با صورت بندی ۱۲ فروندی بود. تلفاتی که در نتیجه این گونه حملات به عشایر و خانواده و احشام آنها در حال کوچ وارد می‌شد، سران عشایر را وادار به ترک مخاصمه و تسلیم شدن نمود. ابتدا حبیب شهبازی تقاضای تأمین کرد. خانواده عبدالله ضرغام پور دستگیر و به تهران اعزام شدند. گروهی از کدخدایان و کلانتران ممسنی دستگیر و در شیراز زندانی گردیدند. روز ۱۸ خرداد عبدالله ضرغام پور یکی از سران عشایر بویراحمدی به وسیله یکی از نوکرانش به نام علی قائد گیوی که خود را به دشمن فروخته بود ترور شد. طراح این ترور، سرهنگ علی زاده، فرماندار کهگیلویه بود. جنازه ضرغام پور را از محل (منطقه تامرادی) به بهبهان بردند و به دار آویختند!^۸

با ترور ضرغام پور، ۲۶ تن از سران عشایر مانند خداکرم ضرغام پور، شهباز ضرغام پور، حبیب بهادر، غلامحسین سیاه پور، تسلیم و یا کشته شدند. چند تن نیز در دادگاههای در بسته نظامی محاکمه شدند و پنج تن از آنها به حکم همان دادگاهها در تاریخ ۱۳ مهر

۷. استخراج از گزارش ۴۸۲۹ مورخ ۱۳۴۲/۲/۲۲ به ستاد بزرگ ارتشتاران، تاریخچه عملیات نظامی جنوب، صفحه ۲۰۶.

۸. طی مراسمی که در شیراز با حضور سرتیپ ضرغام فرمانده لشکر اهواز و سرهنگ علی زاده فرماندار کهگیلویه برگزار گردید مبلغ ۲۵۰,۰۰۰ ریال و یک قطعه نشان شجاعت به اناتل ضرغام پور داده شد!

۱۳۴۳ تیرباران گردیدند. اعدام شدگان عبارت بودند از: حبیب الله شهبازی، فتح الله حیات داودی، حسینقلی خان رستمی، جعفرقلی خان رستمی و ناصر طاهری بویراحمدی.

سرنوشت بهمن قشقائی، خواهرزاده برادران قشقائی (ناصر، خسرو، محمدحسین و ملک منصور) مانند دیگر سران شورشی عشایر جنوب بود. بهمن در انگلیس در رشته پزشکی تحصیل می کرد و مانند برادران قشقائی از هواخواهان مصدق و جنبش ملی بود. وی، به تشویق سازمان انقلابی حزب توده و به امید کسب کمک و همکاری حزب، برای برپا کردن یک جنبش چریکی در منطقه فارس، در سال ۱۳۴۳ به ایران آمد، ولی سازمان امنیت او را بازداشت کرد و پس از مدتی، با سپردن تعهد آزاد شد و در حالی که تحت نظر قرار داشت، خود را به فارس و میان عشایر قشقائی رساند. دوتن از برادران کشکولی که آنان نیز عضو سازمان انقلابی بودند و در اروپا فعالیت می کردند، به ایران آمدند و به بهمن پیوستند تا زمینه مساعدی برای جمع آوری نیرو در میان عشایر فراهم سازند.

بهمن، پس از مدتی بررسی و مطالعه در منطقه، دریافت که طی سالهای پس از کودتای ۱۳۳۲ اوضاع تغییر کرده و عشایر قشقائی آمادگی برای شورش علیه رژیم ندارند. کلانتران و رؤسای سایر ایلات نیز حاضر به همکاری با او نشدند، با این حال ناامید نشد و توانست از میان عشایر دشتی و مسیح، گروهی تفنگچی جمع آوری کند. برادران کشکولی نیز او را همراهی کردند ولی مشکل این بود که تفنگچیان که گرد او جمع شده بودند، بیشتر متمایل به یاغی گری به شیوه گذشته بودند و به مبارزه مسلحانه به سبک چریکی رغبت نداشتند.

بهمن و یارانش، در سالهای ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴ چند ماهی در کوهستانهای جنوب، با ژاندارمها و نظامیان به جنگ و گریز پرداختند، ولی چون نیروی کوچکی بودند و دیگر عشایر از آنها پشتیبانی نکردند، نتوانستند به مقاومت ادامه دهند. سرانجام برادران کشکولی از معرکه گریختند. در همین اوان ساواک، بستگان بهمن، از جمله مادر او را دستگیر کرد. بهمن که تنها مانده و نومید شده بود، در شیراز خود را به اسدالله علم معرفی کرد. گفته شد که علم برای او پیغام فرستاده بود چنانچه تسلیم شود برایش تأمین خواهد گرفت. بهمن پس از تسلیم شدن به تهران اعزام گردید و چندی بعد، به حکم دادگاه نظامی تیرباران شد و بدین سان جان خود را فدای آرمانش کرد.

مهمترین علت شکست بهمن قشقائی — جوانی که تداوم مبارزه در کوهستانهای فارس را به زندگی آرام در اروپا و تحصیل در دانشکده پزشکی لندن ترجیح داد — اشتباه وی در شناخت روحیه و موقعیت عشایر فارس پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود. وی بی‌آنکه در مقام و موضع یک رئیس قبیله باشد، پس از سالها دوری از ایران و سرکوب نیروهای عشایری و نبودن زمینه یک جنبش عشایری، قصد داشت گروههای پراکنده قبایل را بسیج کند و از بیابانگردانی که به جنگ و گریز سنتی معتقد بودند، چریکهای با انگیزه مبارزه برای آزادی کشور بسازد و آنها را با شیوه نبرد مسلحانه و انقلابی آشنا کند. بدین ترتیب، با شکست جنبش عشایری جنوب ایران، نیروهای اپوزیسیون، شکست دیگری را تجربه کردند.

بخش هفتم استبداد سلطنتی

محمدرضا شاه، پس از قیام ۱۵ خرداد به منظور مشروع جلوه دادن اقداماتی که تحت عنوان اصلاحات اجتماعی، در مدتی بیش از دو سال، بدون مجلس صورت گرفته بود، درصدد انجام انتخابات دوره بیست و یکم مجلس شورای ملی برآمد. این انتخابات نیز، به زعم شاه «انقلابی» بود و ترتیب اجرای آن، با انتخابات ادوار گذشته تفاوت داشت، زیرا برای اولین بار در رأی‌گیری از کارت الکترا استفاده شد. نامزدهای نمایندگی این مجلس «آزادزنان» و «آزادمردان» بودند. کنگره آزادزنان و آزادمردان، که تعداد اعضای آن یک هزار تن بود و ساواک سازماندهی آن را به عهده داشت، روز ۵ شهریور ۱۳۴۲ در تهران تشکیل شد. طی اجلاس پنج روزه آن، نطقها و سخنرانیهای چاپلوسانه‌ای در تأیید «انقلاب سفید»، ایراد گردید، تظاهرات ساختگی صورت گرفت و اعضای کنگره، برای سپاسگزاری به دیدار شاه رفتند.

در این انتخابات، در میان نامزدهای نمایندگی مجلس، مالکان عمده حضور نداشتند؛ همه رهبران اپوزیسیون در زندانها و یا تحت نظر ساواک بودند؛ دانشگاه در اشغال نیروهای انتظامی قرار داشت، و روزنامه‌ها، رادیو و تلویزیون در اختیار دولت بود. در چنین شرایطی انتخابات مجلس بیست و یکم انجام گرفت. مجلس شورای ملی در تاریخ ۱۴ مهر ۱۳۴۲ پس از دو سال و اندی فترت گشایش یافت.

وظیفه اساسی نمایندگان این مجلس، تصویب لوایح و قوانین مربوط به اصول ششگانه برنامه انقلاب سفید و نیز تأیید تصویبنامه‌های دوره فترت بود. نمایندگان مجلس بیست و یکم، از غربال ساواک بیرون آمده و مانند عروسکهای خیمه شب‌بازی، آماده اجرای منویات «شاهانه» بودند. اینان، از حضور خود در مجلس، به عنوان مظهر دموکراسی یاد می‌کردند!^۱

۱. نگاه کنید به نطقها و سخنرانیهای نمایندگان مجلس شورای ملی، دوره بیست و یکم، روزنامه رسمی کشور.

مرگ کندی

روز ۲۳ نوامبر ۱۹۶۳ (۲ آذر ۱۳۴۲) پرزیدنت کندی در شهر دالاس به قتل رسید. در همان روز، لیندون جانسون، جانشین رئیس‌جمهوری سوگند یاد کرد و زمام امور را به دست گرفت. محمدرضا شاه، مرگ ناگهانی کندی را با بی‌تفاوتی تلقی کرد.^۲ شاه، کندی و سیاست او را دوست نداشت، بخصوص نسبت به کلمه «انقلاب» که کندی طی نطقهای دوره مبارزات انتخابات رئیس‌جمهوری، تکرار می‌کرد، حساسیت داشت. وی (شاه) گمان می‌کرد منظور از به کار بردن این کلمه، اشاره به او، و ایران است.^۳ محمدرضا شاه در مصاحبه‌ای که پس از انتخاب کندی به ریاست جمهوری، با مجله اخبار و گزارشهای جهان به عمل آورد گفته بود «امیدوارم در ایالات متحده آمریکا، فراموش نکنید چه کسانی دوستانان هستند...»^۴ چند سال بعد (۱۹۶۹) پس از تحکیم روابطش با واشینگتن، در مصاحبه دیگری گفت:

«... بدترین دوران شما، سالهای ۶۲ - ۱۹۶۱ بود (سال اول زمامداری کندی) حتی پیش از آن زمان هم سران لیبرال شما می‌خواستند دموکراسی خود را به دیگران تحمیل کنند...»^۵

پرزیدنت کندی نیز محمدرضا شاه را یک دیکتاتور، و رژیم او را فاسد می‌دانست، بی‌اعتقادی او به شاه به حدی بود که مسئله وادار ساختن او به کناره‌گیری و تشکیل شورای سلطنت تا به سن قانونی رسیدن فرزند خردسالش را بررسی کرده بود.^۶

حکومت جانسون

لیندون جانسون، از رؤسای جمهوری مطلوب محمدرضا شاه بود. جانسون چند ماه پیش از قتل کندی، در آغاز نخست‌وزیری اسدالله علم به ایران سفر کرده بود و تحت تأثیر مهمان‌نوازی و شخصیت «قوی» شاه، و نیز دوستی او نسبت به ایالات متحده آمریکا

2. James A. Bill, *The Eagle and the Lion*, p. 137.

3. *News and World Report*, Mars 1961, pp. 64-65.

4-5. *Ibid*, June, 27, 1969, p. 49.

6. William O. Douglas, *The Court Years, 1939-1975* (New York: Random House, 1980, p. 304).

قرار گرفته بود.

جانسون نیز، در سخنرانیهای خود لزوم و اهمیت آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی را تأکید می‌نمود، ولی پس از اینکه به کاخ سفید رفت، خلاف آن گفته‌ها عمل کرد. وی، از سران کشورهای دیکتاتوری آسیا، که با آنها دیدار کرده و آشنا شده بود، مانند نگودین دیم^۷ در ویتنام جنوبی، چیانکایچک^۸ در تایوان، محمد ایوب خان در پاکستان و فردینان مارکوس^۹ در فیلیپین، جانب‌داری می‌کرد. جانشین پرزیدنت کندی معتقد بود که چون این گونه کشورها در معرض تهدید کمونیسم هستند، نباید «اپوزیسیون» را تحمل کنند و هرگاه سران رژیم برای حفظ حاکمیت و سلطه خود، به اعمال زور و قدرت متوسل شوند، ایالات متحده آمریکا باید از آنها پشتیبانی کند.^{۱۰} جانسون با چنین پنداری، آمریکا را درگیر جنگ تمام‌عیار و مصیبت‌بار ویتنام کرد. یکی از کارشناسان بررسی روش رؤسای جمهوری آمریکا، شخصیت لیندون جانسون را چنین توصیف کرده است:

«... او، شیفته تملق از سوی مردم بود، دوست داشت سوار بر اتومبیل، همراه با کاروان اسکورت از خیابانهای پراز جمعیت عبور کند و مردم او را تحسین کنند. اما این شیوه کار، مشکل بزرگی به بار آورد و پس از مدتی نه‌چندان طولانی، به سیاست آسیایی او، آسیب وارد ساخت.»^{۱۱}

* *

شاه ایران یک چهره مقبول و مورد پسند جانسون و متحد استوار ایالات متحده آمریکا بود، برنامه رفورم و انقلاب سفید، همچنین روش خشن و بی‌رحمانه‌اش را در سرکوب مخالفان تأیید می‌کرد. به گمان جانسون و مشاورانش، شاه ایران مدافع منافع آمریکا، بخصوص در منطقه خلیج فارس بود و شایستگی پشتیبانی از سوی ایالات متحده را داشت.^{۱۲}

دولت منصور

علم پس از اجرای نقش خود کنار رفت و حسنعلی منصور، فرزند آخرین نخست‌وزیر

7. Ngo Dinh Diem 8. Chian Kai Shek

9. Ferdinand Marcos 10. James A. Bill, p. 155.

11. Hugh Sidey, A very personal presidency (New York: Atheneum, 1968), pp. 140—41.

12. James A. Bill, p. 156.

رضاشاه، جای او را گرفت. منصور در انتخابات دوره ۲۱ مجلس شورای ملی از تهران به نمایندگی انتخاب شده بود. در دوره نخست‌وزیری اسدالله علم، با جمعی از تحصیل‌کردگان اروپا و آمریکا، جمعیتی به نام «کانون مرقی» تشکیل داد. چند تن از افراد این کانون، در انتخابات دوره بیست و یکم به مجلس راه یافته بودند و جمعی از اعضای کابینه‌اش نیز از افراد «کانون مرقی» بودند. اینان و دیگر وزیران که با نظر و صوابدید شاه انتخاب شده بودند — به استثنای چند تن از نخبگان قدیم و نظامیان، فاقد شخصیت اجتماعی بودند. سوابق سیاسی و گذشته برخی از آنها نامطلوب بود و دیدگاه‌های سیاسی و اجتماعی‌شان نامشخص؛ ولی در یک مورد وجه مشترک داشتند: فروختن روح خود به دستگاه و قبول نوکری شاه، تحت نظر ساواک.^{۱۳}

از نیمه سال ۱۳۴۲ رژیم شاه به سرکوب بقیه مخالفین و کسانی که حاضر به سکوت و یا کنار کشیدن از صحنه مبارزه نبودند پرداخت. در آبان ۱۳۴۲ سران نهضت آزادی ایران به محاکمه کشیده شدند. داریوش فروهر و چند از فعالان حزب ملت ایران، همچنین دکتر کاظم سامی و گروهی از دانشجویان، بازاریان و افراد وابسته به جبهه ملی، با محاکمه و یا بدون محاکمه به زندان رفتند، جمعی برای انجام خدمت سربازی، به نقاط بد آب و هوا فرستاده شدند. طیب حاج‌رضایی و اسماعیل رضایی، به جرم تحریک مردم به شورش در محرم ۱۳۴۲ به حکم دادگاه نظامی محکوم و در آبان ۱۳۴۳ تیرباران شدند. در شهریور ۱۳۴۴ خلیل ملکی، رضا شایان، میرحسین سرشار و علیجان شانسی، رهبران جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی دستگیر و پس از محاکمه کوتاهی در دادگاه نظامی به زندان محکوم گردیدند.

۱۳. این افراد از چهره‌های شناخته شده کابینه حسنعلی منصور بودند: امیرعباس هویدا، تحصیل‌کرده در بیروت و بلژیک، با سابقه عضویت در حزب کمونیست لبنان — هوشنگ نهاوندی، هواخواه سابق حزب توده، سپس طرفدار جبهه ملی که در بندبازی و چرخش به سوی قدرت، مهارت داشت — علینقی عالیخانی، که از زمان تحصیل در اروپا، به خدمت «ساواک» درآمده بود — نصرت‌الله معینیان، تکنیسین راه‌آهن، یار و همکار نزدیک مهدی میراشرفی و دشمن سرسخت نهضت مردم ایران، که به همین دلیل در سلک نوکران خاص شاه درآمد — مهرداد پهلبد، شوهر شمس، خواهر شاه — سرهنگ ۲ عبدالعلی ولیان، با سابقه خدمت طولانی در رکن دوم و سپس در ساواک — سپهبد اسماعیل ریاحی، که به آسانی رنگ عوض می‌کرد و برای رسیدن به جاه و مقام، برای اجرای هر نقشی آمادگی داشت...

ژست شاه و دولت منصور در برابر آیت الله خمینی، که پس از قیام ۱۵ خرداد تحت نظر قرار داشت، آشتی جویانه و فریب کارانه بود. پاکروان رئیس ساواک و دکتر جواد صدر، وزیر کشور، در قیطره با آیت الله ملاقاتهایی به عمل آوردند. روز ۱۸ فروردین ۱۳۴۳ آیت الله خمینی آزاد شد. همان روز، روزنامه اطلاعات، مقاله‌ای مبنی بر رفع سوء تفاهم و همگامی جامعه روحانیت با مردم، در اجرای برنامه انقلاب شاه و مردم منتشر کرد.

سه روز بعد (۲۱ فروردین) آیت الله خمینی، در برابر جمعیتی از طبقات مختلف که به دیدارش آمده بودند، خطاب به دانشجویان وابسته به نهضت آزادی، نطقی ایراد کرد و گفت:

«... از زندانی بودن آقای طالقانی و مهندس (بازرگان) افسرده نباشید. تا این زندان رفتنها نباشد، پیروزی به دست نمی‌آید. هدف، بزرگتر از آزاد شدن عده‌ای است...»

آنگاه به خبر روزنامه اطلاعات اشاره کرد و گفت:

«چند روز است آزاد شده‌ام و فرصت مطالعه روزنامه نداشتم. در زندان فراغت داشتم و مطالعه می‌کردم، تا اینکه روزنامه اطلاعات مورخ سه‌شنبه ۱۸ فروردین را به من دادند. من از آقایان گله دارم که چرا زودتر به من ندادند. در این روزنامه کثیف اطلاعات، تحت عنوان اتحاد مقدس، در روزنامه نوشته بودند که با روحانیت تفاهم شده و روحانیون با انقلاب سفید شاه و ملت موافق هستند، کدام انقلاب؟ کدام ملت؟ این انقلاب مربوط به روحانیت و مردم نیست. آقایان که در دانشگاه هستید به همه برسانید که روحانیت با این انقلاب موافق نیست. ما که وسیله انتشاراتی نداریم. همه چیز را از ما گرفته‌اند، تلویزیون و رادیو را از ما گرفته‌اند. تلویزیون که در دست آن نانجیب است، رادیو هم که در دست خودشان است. مطبوعات ما کثیف است [...] اگر روزنامه اطلاعات جبران نکند، با عکس العمل شدید ما مواجه خواهد شد. خمینی را اگر دار بزنند تفاهم نخواهم کرد [...] من از آن آخوندها نیستم که در اینجا بنشینم و تسبیح به دست بگیرم. من پاپ نیستم که فقط روزهای یکشنبه مراسمی انجام دهم...»^{۱۴}

بیانات آیت الله خمینی در تکذیب خبر روزنامه اطلاعات و مخالفت صریح با برنامه انقلاب سفید شاه، و حمله به سیاست سرکوبگرانه دولت، حاکی از موضع جدید وی در برابر رژیم بود و انتظار برخوردهای شدیدتری در آینده می‌رفت. چند روز بعد (۲ ذیحجه ۱۳۸۳) در بیاناتی که آیت الله در مسجد اعظم قم ایراد کرد، ضمن انتقاد شدید از دولت، تصمیم شاه را در مورد ایجاد دانشگاه اسلامی، نوعی فریب و خدعه دانست و گفت:

«این دانشگاه اسلامی که می‌خواهند درست کنند، نه اینکه خیال کنید با اسلام آشتی کرده‌اند، بلکه قضیه قرآنی است که در مقابل امیرالمؤمنین سلام الله علیه سر نیزه کردند. معاویه با حربه قرآن امیرالمؤمنین را شکست داد [...] مگر ما می‌گذاریم شما دانشگاه اسلامی درست کنید؟ ما آن کسی را که در این دانشگاه وارد شود، تفسیق می‌کنیم [...] غلط می‌کند آن وزارت فرهنگی که در امر دیانت و اسلام دخالت کند، مگر ما می‌گذاریم این مطالب بشود...»^{۱۵}

در نیمه دوم سال ۱۳۴۳ با تصویب قانون معافیت نظامیان آمریکائی، در شمول قضائی ایران، درگیری آیت الله خمینی با شاه به اوج شدت رسید و منجر به تبعید ایشان به ترکیه گردید.

www.KetabFarsi.com

گذشته را نمی‌توان برگرداند، ولی برای ساختار
آینده اطمینان بخش، باید از گذشته عبرت
گرفت.

اندروز چینی

احیای کا

بخش اول

طرح مصونیت نظامیان آمریکایی

دولت ایالات متحده آمریکا، از اوایل نخست‌وزیری اسدالله علم، ادامه حضور نظامیان آمریکایی، که به عنوان مستشار در ایران خدمت می‌کردند و اعضای خانواده آنها را مشروط بر معافیت از شمول قوانین قضائی ایران کرده بود. قبول این درخواست، یعنی معافیت نظامیان آمریکایی، در صورت وقوع جرم در دادگاههای ایران به معنای احیای کاپیتولاسیون بود.

کاپیتولاسیون^۱ پس از شکست ایران در جنگهای طولانی با دولت روسیه در سال ۱۲۰۷ (۱۸۲۸ میلادی) در عهدنامه ترکمان‌چای به ایران تحمیل گردید. پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، در پیمان دوستی ایران و شوروی، که در سال ۱۲۹۹ (۱۹۲۱ میلادی) به امضا رسید، ماده مربوط به کاپیتولاسیون لغو شد. چهل و یک سال بعد، دولت ایالات متحده آمریکا درصدد تجدید چنان قراردادی، با ایران برآمده بود.

وزارت خارجه ایالات متحده در مارس ۱۹۶۲، از دولت ایران درخواست کرد پرسنل نظامی آمریکایی مأمور خدمت در ایران از امتیازات و مصونیت‌های اعضای اداری و فنی مشروح در پیمان وین مورخ ۱۸ آوریل ۱۹۶۱ برخوردار شوند.^۲ سرانجام پس از چند ماه مذاکره بین وزارت خارجه ایران و آمریکا، دولت منصور لایحه مربوط را برای تصویب تسلیم مجلس شورای ملی کرد. این لایحه در جلسه مورخ ۲۱ مهر ۱۳۴۳ با اکثریت ۶۲ رأی از ۷۰ تن نمایندگان حاضر در جلسه به تصویب رسید. گفتنی است که هنگام طرح لایحه، از سوی دوسه تن از نمایندگان مجلس بیاناتی در مخالفت با آن ابراز

۱. Capitulation، امتیاز قضائی یا حق قضاوت خارجی‌ان در کشوری دیگر.

۲. به موجب پیمان وین هیئتهای سیاسی در کشور پذیرنده از مصونیت تعقیب جزائی و برخی دعاوی مدنی و اداری برخوردار می‌باشند. محل اقامت، اسناد و مکاتبات مأموران سیاسی مصون و مورد حمایت است. خدمتگذاران و مأموران سیاسی نیز از معافیت‌هایی استفاده می‌کنند. مأموران سیاسی را به هیچ عنوان نمی‌توان مورد تعقیب یا بازداشت قرار داد.

شد، و نخست وزیر ضمن دفاع از لایحه، لزوم تصویب فوری آن را تأکید کرد. شماری از نمایندگان نیز هنگام رأی‌گیری در جلسه حاضر نشدند.^۳

طرح مصونیت نظامیان آمریکایی که در خارج از ایالات متحده خدمت می‌کردند، از اوایل دهه ۱۹۵۰، پس از استقرار نیروهای آمریکا در کشورهای عضو «ناتو» به صورت قراردادهای دوجانبه به مورد اجرا درآمد. به موجب این قراردادها، که متن مشابهی داشتند، حق قضاوت در مورد نظامیان آمریکایی که در این گونه کشورها مرتکب جرم می‌شدند با همکاری و توافق طرفین و با استناد به قوانین معمول در هر دو کشور (ایالات متحده و کشوری که نظامیان آمریکایی در آن استقرار یافته بودند) اجرا می‌شد. بدین ترتیب که اگر ایالات متحده مایل به رسیدگی به جرم مورد بحث نبود، کشوری که جرم در آن روی داده، برابر قوانین خود به آن رسیدگی می‌کرد. این رویه، درست برخلاف قانونی بود که در ایران به تصویب رسید، و به موجب آن دولت ایران حق رسیدگی به جرائم جنایی پرسنل نظامی آمریکایی را در قلمرو خود نداشت. گفتنی است که جز در یک مورد، یعنی قرارداد آمریکا با آلمان غربی، که حضور ارتش ایالات متحده در آن کشور جنبه اشغال داشت، قرارداد ایران و آمریکا از لحاظ یکطرفه بودن منحصر به فرد بود، و استقلال و حاکمیت سیاسی و قضائی ایران را نقض می‌کرد.

واکنش مردم ایران، در برابر قرارداد کاپیتولاسیون وسیع و شدید بود. اعلامیه‌هایی در اعتراض به تصویب آن از سوی طبقات مختلف، بخصوص دانشگاهیان و مراجع مذهبی انتشار یافت، در خارج از ایران نیز، ناظران سیاسی و کارشناسان مسائل ایران، نتایج تصویب قرارداد مزبور را در درازمدت، نگران‌کننده توصیف کردند؛ کویلر یونگ^۴ استاد دانشگاه پرینستون آمریکا، از کسانی است که شاهد نارضایتی شدید مردم ایران در مخالفت با قرارداد کاپیتولاسیون بوده است. وی در مقاله‌ای که در آوریل ۱۹۶۵ در نشریه دانشگاهی هاروارد انتشار یافت، در مورد واکنش مردم ایران پس از انتشار خبر

۳. لایحه مصونیت مستشاران و دیگر افراد تبعه آمریکا در ایران در ۱۳ مهر ۱۳۴۲ در کابینه علم تهیه و در مرداد ماه ۱۳۴۳ در مجلس سنا و در تاریخ ۲۱ مهر ۱۳۴۳ در مجلس شورای ملی به تصویب رسید. میرفندرسکی معاون وزارت خارجه و سپهد صنیعی معاون وزارت جنگ در کمیسیونهای مجلسین از آن دفاع کردند.

4. T.Cuyler Young

تصویب قرارداد در مجلسین نوشت «برای درک عمق نارضایتی ایرانیان، باید چند هفته پس از آن (تصویب قرارداد)، از ایران دیدن می‌کردید.»^۵

یازده روز پس از تصویب قانون معافیت نظامیان آمریکایی از شمول مقررات قضائی ایران، دولت منصور، لایحه وام دویست میلیون دلاری از یک بانک آمریکایی را با تضمین دولت ایالات متحده آمریکا به مجلس برد و به تصویب رساند. این وام به منظور خرید سلاحهای جنگی از آمریکا اختصاص داشت. محافل سیاسی ایران، واگذاری این وام را، نشانه پاداش به دولت ایران به خاطر تصویب قرارداد کاپیتولاسیون، تلقی کردند. در تاریخ ۴ آبان ۱۳۴۳ (۲۶ اکتبر ۱۹۶۴) یک روز پس از تصویب لایحه وام دویست میلیون دلاری و سالگرد پنجاه و پنج سالگی محمدرضا شاه، آیت الله خمینی، که پس از آزادی در منزلش تحت نظر بود در اجتماع بزرگی از مردم نطقی در مخالفت با قرارداد کاپیتولاسیون ایراد کرد. در این سخنرانی تاریخی که دارای آثار و نتایج فراوانی بود، آیت الله، شاه را مورد انتقاد و حمله قرار داد، دولت و مجلس را فاسد و دست‌نشانده آمریکا و اسرائیل و دشمن مردم ایران و اسلام خواند.^۶

5. T.Cuyler Young; «U.S. Policy in Iran since world war II», Paper presented at seminar: Problems of Contemporary Iran. Harvard University, Cambridge, Mass., Apr., 17, 1965.

۶. «بسم الله الرحمن الرحيم - انا لله و انا اليه راجعون (گریه حضار) من تأثرات قلبی خود را نمی‌توانم اظهار کنم، قلب من در فشار است. از روزی که مسائل اخیر ایران را شنیدم خوابم کم شده (گریه حضار) ناراحت هستم، قلبم در فشار است، من با تأثرات قلبی روزشماری می‌کنم، چه وقت مرگ پیش بیاید (گریه شدید حضار)، ایران دیگر عید ندارد، عید ایران را عزا کردند، عزا کردند و چراغانی کردند، عزا کردند و دسته جمعی رقصیدند، ما را فروختند، استقلال ما را فروختند باز هم چراغانی کردند، پایکوبی کردند. اگر من به جای اینها بودم، این چراغانیها را منع می‌کردم، می‌گفتم بپرق سیاه بالای سر بازارها بزنند، بالای سر خانه‌ها بزنند، چادر سیاه بالا ببرند! عزت ما پایکوب شد عظمت ایران از بین رفت (گریه حضار) عظمت ارتش ایران را پایکوب کردند.

قانونی به مجلس بردند که در آن اولاً ما را ملحق کردند به پیمان وین و ثانیاً الحاق کردند به آن که تمام مستشاران نظامی آمریکا با خانواده‌هایشان با کارمندان فنی‌شان، با کارمندان اداری‌شان، با خدمه‌شان و با هرکس که به آنها بستگی دارد از هر جنایتی که در ایران بکنند مصون هستند. اگر یک خادم آمریکایی، یا یک آشپز آمریکایی مرجع تقلید شما را در وسط بازار ترور کند، زیر پای خود منکوب کند، پلیس ایران حق ندارد جلو او را بگیرد دادگاههای ایران حق محاکمه ندارد! باید پرونده به آمریکا برود و در آنجا اربابها تکلیف را معین کنند!

تبعید آیت الله خمینی

دولت، سخنان آیت الله خمینی را که متن آن مخفیانه چاپ، و در تهران و شهرستانها پخش گردید، با شگفتی تلقی کرد. روز ۹ آبان، حسنعلی منصور، نخست وزیر طی



دولت سابق این طرح را تصویب کرده بود و به کسی نگفت. دولت حاضر این تصویبنامه را چندی پیش به مجلس سنا برد و با یک قیام و قعود مطلب را تمام کرد و باز نفسشان در نیامد، چند روز پیش این تصویبنامه را مجلس شورا بردند در آنجا صحبت هایی شد بعضی از وکلا مخالفت هایی کردند لیکن مطلب را گذراندند؛ با کمال وقاحت گذراندند. دولت با کمال وقاحت از این امر ننگین طرفداری کرد. ملت ایران را از سگ های آمریکایی پست تر کردند! اگر کسی یک سگ آمریکایی را با اتومبیل زیر بگیرد او را بازخواست می کنند. حتی اگر شاه ایران یک سگ آمریکایی را زیر بگیرد مورد بازخواست قرار می گیرد، ولی چنانچه یک آشپز آمریکایی شاه ایران را زیر بگیرد، بزرگترین مقام را زیر بگیرد، کسی حق تعرض ندارد. چرا؟ برای اینکه می خواستند وام بگیرند. آمریکا خواست که این کار انجام شود. بعد از چند روز یک وام دویست میلیون دلاری از آمریکا تقاضا کردند، در ظرف پنج سال به منظور هزینه های نظامی به دولت ایران وام بدهند و در ظرف ده سال ۳۰۰ میلیون دلار پس بگیرند یعنی صد میلیون دلار — ۸۰۰ میلیون تومان — از ایران در ازاء این وام سود بگیرند، مع ذلک ایران برای این دلارها خودش را فروخت، استقلال را فروخت، ما را جزء دول مستعمره حساب کرد، ملت مسلم ایران را در دنیا از وحشها عقب مانده تر معرفی نمود!

ما با این مصیبت چه کنیم؟ روحانیون با این مصائب چه کار کنند؟ عرض خود را به کدام مملکت برسانند. سایر ممالک خیال می کنند این ملت ایران است که این قدر خود را پست نموده، نمی دانند که این دولت ایران است، این مجلس ایران است، این مجلسی است که ارتباطی به ملت ندارد، این مجلس سرنیزه است، این مجلس چه ارتباطی به ملت دارد؟ ملت ایران به این وکلا رأی نداده است، بسیاری از علمای طراز اول و مراجع، انتخابات را تحریم کردند و ملت از آنان تبعیت کرده رأی ندادند، لیکن زور سرنیزه اینان را آورد و بر کرسی نشاند.

اینها دیدند که با نفوذ روحانی نمی توانند هر کاری را انجام دهند می خواهند نفوذ روحانی را از بین ببرند! آنها به خوبی دریافته اند که اگر نفوذ روحانیون باشد نمی گذارد این ملت یک روز اسیر انگلیس و روز دیگر اسیر امریکا باشد، اگر نفوذ روحانیون باشد نمی گذارد اسرائیل اقتصاد ایران را قبضه کند، نمی گذارد کالاهای اسرائیل آن هم بدون گمرک در ایران فروخته شود.

اگر نفوذ روحانیون باشد نمی گذارد اینها خود سرانه چنین قرضه سنگینی را بر ملت ایران تحمیل کنند. اگر نفوذ روحانیون باشد نمی گذارد در بیت المال چنین هرج و مرجی واقع شود، اگر نفوذ روحانیون باشد نمی گذارد هر دولتی هر کاری که خواست انجام دهد، هر چند صد درصد بر ضد ملت باشد.

اگر نفوذ روحانیون باشد نمی گذارد مجلس به این صورت مبتذل درآید، با سرنیزه درست شود، تا چنین فضاحتی به بار آورد.



بیاناتی که در مجلس سنا ایراد کرد، سخنان آیت الله را تحریک آمیز و تأسف انگیز دانست. وی از قانون مصونیت سیاسی مستشاران نظامی و دیگر آمریکاییان مأمور خدمت در ایران دفاع کرد و گفت:

→

اگر نفوذ روحانیون باشد نمی گذارد دختر و پسر در آغوش هم کشتی بگیرند — چنانکه در شیراز شده است.

اگر نفوذ روحانیون باشد نمی گذارد دختران عقیف مردم در مدارس زیر دست جوانها باشند و زنهارا به مدرسه پسرانه و مردها را به مدرسه دخترانه بفرستند و فساد راه بیندازند.

اگر نفوذ روحانیون باشد نمی گذارد، عده ای به اسم وکیل بر ملت تحمیل شده، بر سرنوشت مملکتی حکومت کنند.

اگر نفوذ روحانیون باشد نمی گذارد یک دست نشانده آمریکایی این غلطها را بکند، از ایران بیرونش می کنند... نفوذ روحانی مضر به حال شما خائن هاست، نه مضر به حال ملت... شما گمان کردید که با صحنه سازی می توانید میان روحانیون اختلاف بیندازید...

من تمام روحانیون را تعظیم می کنم، دست تمام روحانیون را می بوسم، آن روز اگر دست مراجع را بوسیدم امروز دست کاسب را هم می بوسم (گریه و احساسات شدید). آقایان اعلام خطر می کنم؛ ای ارتش ایران! من اعلام خطر می کنم؛ ای سیاسیون ایران، من اعلام خطر می کنم؛ ای بازرگانان! من اعلام خطر می کنم؛ ای علمای ایران، ای مراجع اسلام، من اعلام خطر می کنم؛ ای فضلا، ای طلاب، ای حوزه های علمیه، ای نجف، ای قم، ای مشهد، ای تهران، ای شیراز، من اعلام خطر می کنم؛ خطر دارد معلوم می شود... در مجلس گفتند نگذارید پرده ها بالا برود. معلوم می شود برای ما خوابهایی دیده اند از این بدتر چه خواهند کرد؟ از اسارت بدتر چیست؟ اینها چه خیالی دارند...

نظامیهای آمریکا و مستشاران نظامی آمریکا برای شما چه نفعی دارند؟! اگر این کشور اشغال امریکاست پس چرا از اربابها بالا ترشان می برند. اگر نوکرنند با آنها مثل سایر نوکرها عمل کنید؟... اگر مملکت ما اشغال امریکاست اعلام کنید؛ پس ما را از این مملکت بیرون بریزید...

چه می خواهند بکنند؟ این دولت به ما چه می گوید؟ این مجلس با ما چه کرد؟ این مجلس غیرقانونی، این مجلس مجرم، این مجلسی که به فتوا و به حکم مراجع تقلید تحریم شده است؛ این مجلسی که به ادعا دم از استقلال و انقلاب می زند و می گوید ما از انقلاب سفید آمده ایم! من نمی دانم کجاست این انقلاب سفیدی که این قدر روی آن جار و جنجال راه انداخته اند؟ خدا می داند که من مطلعم و رنج می برم، من مطلعم از این دهات و شهرستانهای دور افتاده و از این قم عقب مانده، من مطلعم از گرسنگی مردم و از وضع نابسامان زراعت و فلاحات مردم. برای این مملکت فکری کنید، برای این مملکت فکری کنید، این قدر قرض روی قرض نیاورید، این قدر نوکر نشوید. البته دلار نوکری هم دارد! دلارها را شما بگیرید استفاده کنید، نوکری را ما بکنیم! اگر ما زیر اتومبیل یک آمریکایی رفتیم کسی حق ندارد به آمریکاییها بگوید بالای چشم شما ابروست!

←

«... چون ممکن است اعمال نفوذ بعضی از اعضای ستون پنجم، که عده‌ای از آنها شناخته شده‌اند، تأثیری داشته باشد، این بود که لازم دانستم این مسئله را موشکافی کنم. اشاعهٔ اکاذیب، منحصر به عده معدودی است. ملت ایران تمام

→

آن آقایانی که می‌گویند باید خفه شد و دم درنیاورد آیا در این مورد هم می‌گویند باید خفه شد؟! در اینجا هم ساکت باشیم و دم درنیاوریم؟! ما را بفروشند و ما ساکت باشیم؟! استقلال ما را بفروشند و ما ساکت باشیم؟!

والله گناهکار است کسی که داد نزند، والله مرتکب کبیره است کسی که فریاد نزند (فریاد احساسات حضار) ای سران اسلام، به داد اسلام برسید، ای علمای نجف! به داد اسلام برسید، ای علمای قم به داد اسلام برسید، رفت اسلام (گریه شدید حضار).

ای ملل اسلام! ای سران ملل اسلام! ای رؤسای جمهوری ملل اسلامی! ای سلاطین ملل اسلامی! به داد ما برسید. ای شاه ایران! به داد خودت برس!

ما چون ملت ضعیفی هستیم و دلار نداریم باید زیر چکمه آمریکا برویم؟ آمریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از آمریکا بدتر، شوروی از هر دو بدتر، همه از هم بدتر و همه از هم پلیدترند؛ لیکن امروز سر و کار ما با امریکا است. رئیس‌جمهور آمریکا بداند، این معنا را بداند که امروز در پیش ملت ما از منفورترین افراد بشر است که چنین ظلمی به ملت اسلامی کرده است، امروز قرآن با او خصم است، ملت ایران با او خصم است دولت آمریکا این مطلب را بداند که او را در ایران ضایع و مفتضح کردند.

بیچاره آن وکلا! داد زدند که از این دوستان ما (آمریکا) بخواهید که این قدر به ما تحمیل نکنند ما را بفروشند ایران را به صورت مستعمره درنیاورید ولی چه کسی گوش داد؟

از پیمان وین یک ماده را ذکر نکرده‌اند، ماده ۳۲ اصلاً ذکر نشده است، من نمی‌دانم آن ماده چیست؟ نه تنها من نمی‌دانم بلکه رئیس مجلس هم نمی‌داند، وکلا هم نمی‌دانند که آن ماده چه می‌باشد، مع الوصف طرح را قبول و امضاء کردند، طرح را تصویب کردند گرچه عده‌ای اظهار کردند که ما نمی‌دانیم ماده ۳۲ چه می‌باشد. ممکن است آنها امضاء نکرده باشند آن عده دیگر از وکلا که امضاء کردند بدتر از اینان بودند اینان مشتی جهال اند...

رجال سیاسی ما و صاحب‌منصبان بزرگ ما را یکی پس از دیگری از کار برکنار کردند. امروز در کشور ما در دست رجال سیاسی وطنخواه کاری نیست، ارتش هم بداند که آن را یکی پس از دیگری کنار می‌گذارند آیا دیگر برای ارتش آبرو باقی مانده که یک فراش آمریکایی، یک آشپز آمریکایی بر ارتشبد ما مقدم شد؟ اگر من نظامی بودم استعفا می‌کردم، اگر من وکیل مجلس بودم استعفا می‌کردم. من این ننگ را قبول نمی‌کردم.

باید برای آشپز آمریکایی، مکانیک آمریکایی، اداری آمریکایی، اداری فنی، کارمندان فنی آمریکایی و خانواده‌هایشان مصونیت باشد لیکن علمای اسلام، وعاظ اسلام و خدمتگزاران اسلام، در

رشته های ناامنی را گسیخته است و دولت ایران با دادن مصونیت سیاسی به چند مستشار آمریکایی، کوچکترین زیانی به حقوق ملت ایران نمی رساند [...] نه تنها ارتش ایران، بلکه ملت و دولت و مجلسین ایران در مواقع ضروری و لازم جوابگوی

→ تبعید و زندان باشند! طرفداران اسلام در بندرعباس زندان باشند به جرم اینکه روحانی یا طرفدار روحانیت می باشند.

اینها در کتاب تاریخ، سند دست دادند که رفاه حال این ملت در قطع نفوذ روحانیت است، یعنی رفاه حال این ملت در قطع ید رسول الله می باشد! روحانیون که از خودشان چیزی ندارند، هرچه دارند از رسول الله دارند، باید قطع رسول الله از این ملت بشود! اینها این را می خواهند تا اسرائیل با خیال راحت هر کاری را انجام دهد، تا آمریکا با دل راحت هرچه می خواهد بکند.

امروز تمام گرفتاری ما از آمریکاست، تمام گرفتاری ما از اسرائیل است، اسرائیل هم از آمریکاست، این وکلا هم از آمریکا هستند، این وزرا هم از آمریکا هستند، همه دست نشانده آمریکا هستند، اگر نیستند چرا در مقابل آن نمی ایستند داد بزنند؟!

من الآن در حال انقلاب هستم، حافظه ام درست کار نمی کند، نمی توانم مطلب را خوب به یاد بیاورم؛ در مجلسی از مجالس سابق که مرحوم آقا سید حسن مدرس وکیل بود دولت روسیه اولتیماتومی به ایران داد که اگر طرح ما را در قضیه ای که الآن به یاد ندارم نپذیرید از راه قزوین حمله کرده تهران را می گیریم! دولت وقت به مجلس فشار آورد که این طرح را تصویب کند.

یکی از مورخین آمریکایی می نویسد یک دست به عصا (مرحوم مدرس) آمد پشت تریبون ایستاد و اظهار کرد اکنون که بناست از بین برویم چرا سند نابودی خود را شخصاً امضاء کنیم؟ مجلس به واسطه مخالفت او جرأت پیدا کرد و طرح را رد کرد؛ شوری هم هیچ غلطی نتوانست بکند!

روحانی این چنین است، یک روحانی لاغر ضعیف، یک مشت استخوان، اولتیماتوم و پیشنهاد دولت مقرر روسیه را رد کرد، امروز هم اگر یک روحانی در مجلس بود نمی گذاشت این کار انجام بشود برای همین است که می خواهند نفوذ روحانیت را قطع کنند تا به آمال و آرزویشان برسند!

آنقدر مطالب انباشته است، آنقدر مفاسد در این کشور زیاد است که من با این حال با این سینه ام نمی توانم مطالب را به آن مقدار که می دانم به عرض شما برسانم، لکن شما موظفید این مطالب را به رفقای خود برسانید. علما موظفند که ملت را آگاه کنند، ملت موظف است که در این امر صدا بلند کند؛ به مجلس اعتراض کند، به دولت اعتراض کند که چرا چنین کاری کردید؟ چرا ما را فروختید. شما که وکیل ما نیستید اگر وکیل هم بودید چون خیانت کردید خود به خود از وکالت ساقط می شوید. این خیانت به کشور است؛ خدایا اینها به کشور ما خیانت کردند، خدایا این دولت به کشور ما خیانت کرد، به اسلام خیانت کرد، به قرآن خیانت کردند. وکلای مجلسین آنهایی که با این امر موافقت نمودند خیانت کردند، وکلای مجلس سنا این پیرمردها خیانت کردند، وکلای مجلس شورا آنهایی که به این امر رأی دادند به کشور خیانت کردند. اینها وکیل نیستند، دنیا بداند اینها وکیل ایران نیستند،

دشمنان داخلی و خارجی مملکت خواهند بود (تصدیق سناتورها) ملت ایران،

یک دل و یک جهت پشتیبان دولت خدمتگزار است...»^۷

نیمه شب ۱۳ آبان ۱۳۴۳، نیروهای امنیتی و انتظامی، منزل آیت الله خمینی را در قم محاصره کردند و پس از دستگیری، ایشان را به تهران بردند و در فرودگاه مهرآباد، در معیت سرهنگ افضلی، با هواپیمایی که برای این منظور آماده شده بود به محل تبعید او، ترکیه منتقل کردند.^۸ همزمان با این اقدام فرزند ایشان مصطفی خمینی و شماری از روحانیون و طلاب، در قم و دیگر شهرستانها دستگیر و زندانی شدند.

تبعید آیت الله خمینی، محاکمه و محکومیت سران نهضت آزادی و چند تن از

→ اگر هم بودند من عزلشان کردم. از وکالت معزول اند و تمام تصویبنامه هایی که تاکنون گذرانده اند بی اعتبار است. به حسب نص قانون، طبق اصل دوم متمم قانون اساسی تا مجتهدین در مجلس نظارت نداشته باشند، قانون هیچ اعتباری ندارد. از اول مشروطه تا به حال، کدام مجتهد نظارت داشته است؟ اگر پنج نفر مجتهد در این مجلس بود حتی اگر یک روحانی در این مجلس بود تودهن اینها می زد، نمی گذاشت این کار انجام شود مجلس را به هم می زد.

من به آن وکلایی که به ظاهر مخالفت کردند این اعتراض را دارم که اگر واقعاً مخالف بودید چرا خاک به سرتان نریختید؟ چرا بلند نشدید یقه آن مردک را بگیرید؟ آیا معنای مخالفت این است که بگویید ما مخالفیم و سر جای خود بنشینید؟ و آن همه تملق بگویند؟ باید هیاهو کنید، باید بریزید وسط مجلس، نگذارید چنین مجلسی وجود پیدا کند و این طرح را از مجلس بیرون ببرید؛ به صرف اینکه من مخالفم کار درست می شود؟ دیدید که می گذرد.

ما این قانون را که به اصطلاح خودشان گذرانیده اند قانون نمی دانیم، ما این مجلس را مجلس نمی دانیم، ما این دولت را دولت نمی دانیم، اینها خائن اند، خائن به کشورند.

خداوندا امور مسلمین را اصلاح کن (آمین جمعیت) خداوندا دیانت مقدسه اسلام را عظمت عنایت فرما (آمین حضار) خداوندا افرادی را که به این آب و خاک خیانت می کنند، به اسلام خیانت می کنند، به قرآن خیانت می کنند نابود کن (آمین). والسلام علیکم ورحمة الله..

۷. روزنامه اطلاعات، ۹ آبان ۱۳۴۳.

۸. خبر دستگیری و تبعید آیت الله خمینی، در روزنامه های عصر روز ۱۳ آبان ۱۳۴۳ تهران، بدین شرح انتشار یافت:

طبق اطلاع موثق و شواهد و دلایل کافی، چون رویه آقای خمینی و تحریکات مشارالیه بر علیه منافع ملت و امنیت و استقلال و تمامیت ارضی کشور تشخیص داده شد، لذا در تاریخ ۱۳ آبان ماه ۱۳۴۳ از ایران تبعید گردید.

سازمان اطلاعات و امنیت کشور

روحانیون، سرآغاز استبداد سلطنتی بود. با سرکوب همه مخالفان سیاسی و مذهبی و ایجاد محیط ترور و وحشت، ظاهراً آرامش و امنیت مورد نظر برای اجرای برنامه‌های شاه و یکه‌تازی او فراهم شده بود، ولی این آرامش قبل از توفان بود.

ترور نخست‌وزیر

صبح روز اول بهمن، حسنعلی منصور، نخست‌وزیر، در مقابل مجلس شورای ملی هدف گلوله جوانی به نام محمد بخارایی قرار گرفت و پنج روز بعد درگذشت. متعاقب این حادثه، ضارب و چند تن دیگر از متهمین ترور منصور دستگیر شدند و پس از محاکمه در دادگاه‌های نظامی، چهار تن به اسامی: محمد بخارایی، صادق امانی، رضا صفار هرنیدی، مرتضی نیک‌نژاد به اعدام و نه تن به زندانهای طولانی محکوم شدند. روز ۲۶ خرداد ۱۳۴۴ حکم صادره درباره آنها اجرا گردید. محکومین به زندان عبارت بودند از: مهدی عراقی، هاشم امانی، حبیب‌الله عسکراولادی، عباس مدرسی‌فر، ابوالفضل حیدری، محمدتقی کلافچی، حاج محیی‌الدین انواری، احمد شهاب و حمید ایپکچی. این گروه وابسته به سازمان مخفی به نام: هیئت مؤتلفه اسلامی بودند.^۹

منصور، با پشتگرمی به قدرت شاه، در حالی که با بحران شدید اقتصادی و سیاسی در کشور دست به گریبان بود، مدت یازده ماه حکومت کرد. بهای چند قلم کالای اساسی، از جمله بنزین را بالا برد و مردم را بیش از پیش ناراضی کرد. ماروین زونیس^{۱۰} محقق و کارشناس آمریکایی امور ایران که در آن موقع در تهران بوده، ترور منصور، نخست‌وزیر را، واکنش ناراضایتی و ناراحتی عمومی، بخصوص قشر فقیر ایران توصیف کرد.^{۱۱}

پس از مرگ منصور، امیرعباس هویدا، نخست‌وزیر شد. به دستور شاه، سرلشکر پاکروان از ریاست سازمان امنیت برکنار گردید و سرلشکر نعمت‌الله نصیری جای او را گرفت. پاکروان، پس از سپهد تیمور بختیار، رئیس ساواک شده بود. انتصاب نصیری

۹. برای آگاهی بیشتر در مورد کیفیت ترور و محاکمه متهمین به ترور منصور رجوع کنید به کتابهای ناگفته‌ها، خاطرات حاج مهدی عراقی صفحات ۲۰۸ تا ۲۶۲؛ و بررسی تحلیلی از نهضت امام خمینی صفحات ۸۱۰ تا ۸۲۵.

10. Marvin Zonis

11. Marvin Zonis, The Political Elite of Iran (Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1971), p. 98.